



سال ششم، شماره ۳، پیاپی ۲۰ پاییز ۱۴۰۲

www.qpjjournal.ir

ISSN : 2783-4166

تأثیر قرآن بر اشعار بیژن الهی

هادی طیبه^۱، دکتر عبدالناصر نظریانی^۲

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۲ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۰۴/۱۰

نوع مقاله: پژوهشی

(از ص ۷۱ تا ص ۹۲)



[20.1001.1.27834166.1402.6.3.4.5](https://doi.org/10.21001.1.27834166.1402.6.3.4.5)

چکیده

بیژن الهی از جمله شاعران جریان «شعردیگر» در دههٔ چهل است که مفاهیم عرفانی و تأثیرپذیری از آیات قرآن به وفور در اشعارش دیده می‌شود. چنانچه نمادهای عرفانی، استعاره‌ها و به‌طور کلی تصاویر در اشعار وی تأویل نشوند، بخش عظیم و مهمی از محتوا در اشعار الهی مورد غفلت واقع می‌شود، البته گاه اشارهٔ الهی به آیات قرآن مستقیم و صرفاً از طریق سطح لغوی واژگان است، گاه نیز اشارات الهی به آیات قرآن منوط به تأویل تصاویر و رابطهٔ میان اجزاء در محور همنشینی و جانشینی است. نگارندگان در این پژوهش برآنند تا تمامی تأثیرپذیری‌ها و همچنین نگرش الهی به آیات قرآن را به ترتیب اشعار وی در دو مجموعه شعر «جوانی‌ها» و «دیدن» به روشی توصیفی-تحلیلی بررسی کنند، همچنین فرآیند شکل‌گیری معنا به وسیلهٔ بهره‌گیری از قرآن توسط بیژن الهی نیز در این پژوهش مورد توجه نگارندگان است. از نتایج این پژوهش می‌توان به این نکته اشاره کرد که در مجموعه شعر «دیدن» معشوق غالباً حقیقی و در مجموعه شعر «جوانی‌ها» معشوق مجازی و نوع عشق غالباً تنانه است.

واژه‌های کلیدی: بیژن الهی، تأثیرپذیری، قرآن، معشوق.

^۱. دانشجوی دکترا، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. (نویسنده مسئول) // tite.hadi@gmail.com

^۲. استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه ارومیه، ارومیه، ایران. // a.nazariani@urmia.ac.ir

**مقدمه**

در دههٔ چهل شاعرانی پدیدار شدند که جریانی موسوم به «شعر دیگر» را دنبال می‌کردند و شعر سپید را از حالت حماسی خود بیرون کشیدند و وجهه‌ای عرفانی به شعر سپید افزودند که پیش از این در محتوای شعر سپید فارسی آزموده نشده بود. «بیژن الهی عارف، شاعر، مترجم و نقاش متولد ۱۶ تیرماه ۱۳۲۴ و متوفای ۱۰ آذر ۱۳۸۹ با نام‌های دیگری چون فرود خسروانی، فرهاد آرام، فرهاد سامان، تینا شهرستانی و ا. اسفندیاری شناخته می‌شود» (طیطة و دستمالچی، ۱۴۰۱: ۷۷)، الهی از جمله شاعران «جریان شعر دیگر بود» که نه تنها در اشعارش رویکردی عرفانی دارد و از آیات قرآن تأثیر پذیرفته‌است، بلکه در زندگی شخصی‌اش نیز نوعی قطع تعلق دیده می‌شود و هیچگاه کتاب‌های او در زمان حیاتش به چاپ نرسیدند. در دو مجموعه شعری که توسط گروه شاعران «شعر دیگر» با نام‌های «شعر دیگر ۱» و «شعر دیگر ۲» تدوین شد، اشعاری از بیژن الهی در کنار اشعار بهرام اردبیلی، یدالله رؤیایی، منوچهر آتشی و... وجود دارد، لیکن هر دو مجلد کتاب بدون نام صفحه و بدون سال چاپ منتشر شده‌اند. در تحلیل محتوای اشعار بیژن الهی دو نوع عشق مجازی و حقیقی به چشم می‌خورد و در این میان عشق حقیقی الهی به‌وسیلهٔ تأثیرپذیری وی از آیات قرآن میسر شده‌است. با تکیه بر این مسأله که عرفان همان عشق به خدا و معشوق حقیقی است، می‌توان به این مسأله اشاره کرد که نگارندگان در این مجال عشق حقیقی در شعر الهی را ذیل تأثیرپذیری وی از آیات قرآن بررسی و تحلیل می‌کنند.

بیان مسأله

تأثیرپذیری از آیات قرآن یکی از مؤلفه‌های «جریان شعر دیگر» است که در شعر بیژن الهی نیز نمود پیدا کرده است، الهی با به‌کارگیری عناصر طبیعت، تصاویر و شگردهای بلاغی به آیات قرآن اشاره کرده‌است. لازمهٔ درک اشعار الهی در گرو تأویل تصاویری است که در سطح لفظ و در سطح معنا به آیات قرآن اشاره کرده‌است، بیشترین اشارهٔ الهی به آیات قرآن در مجموعهٔ «دیدن» اوست که باتوجه به گستردگی عناصر و عوامل طبیعت‌گرایی در سراسر سروده‌های الهی، می‌توان نقش دیگر محتواها را در به‌کارگیری عناصر طبیعت مشاهده کرد، به‌عبارتی الهی در مجموعهٔ دیدن سعی دارد طبیعت و عناصر آن را صرفاً به همان معنا به‌کار نگیرد بلکه گاه از این عناصر برای بیان مفاهیم انسانی، عرفانی و عشقی استفاده کند، اما آنچه به عنوان یک محتوای مستقل در دل طبیعت‌گرایی اشعار دیدن الهی نمود دارد، تفکر عرفانی است، لذا بررسی و تحلیل سروده‌هایی که در آن‌ها از آیات قرآن تأثیر گرفته‌است و نشان‌دهندهٔ جهان بینی شاعر است، لازم و ضرور می‌نماید.

اهداف تحقیق



به دست آوردن بسامد تأثیرپذیری اشعار بیژن الهی از آیات قرآن و مقایسه آن در دو مجموعه شعر وی، بررسی روابط میان آیات قرآن و اشعار بیژن الهی، و تأویل تصاویر مرتبط با آیات قرآن در اشعار الهی از جمله اهداف اصلی این تحقیق است، همچنین این پژوهش به شکلی ضمنی جهان بینی الهی و خلاقیت فردی او را در ساخت تصاویر مرتبط با آیات قرآن نمایش می‌دهد.

پیشینه تحقیق

تا کنون پژوهشی در باب پیوند آیات قرآن و اشعار بیژن الهی صورت نگرفته است. با این حال پژوهش‌هایی که در باب شعر بیژن الهی صورت گرفته‌اند عبارت‌اند از:

۱. هادی طیبه و مهسا ایمانی در «توصیف و تصویر سیمای معشوق در جوانی‌های بیژن الهی» (۱۴۰۱) به این نتیجه رسیده‌اند که عشق در جوانی‌های بیژن الهی بر خلاف مجموعه دیدن، غالباً تنانه و زمینی است، ۶. هادی طیبه و ویدا دستمالچی در پژوهشی دیگر با عنوان «توصیف و تحلیل جریان شعر دیگر با تأکید بر اشعار بیژن الهی، بهرام اردبیلی و هوشنگ چالنگی» (۱۴۰۱) مؤلفه‌های جریان شعر دیگر را در شعر بیژن الهی با ذکر نمونه تشریح و تحلیل کرده‌اند.

۲. مریم رامین‌نیا نیز در «ملال و اطوار سوژه مدرن در شعر الیوت و بیژن الهی» (۱۴۰۰) به اثبات این مسأله می‌پردازد که الهی و الیوت به شیوهی شخصی‌سازی و غیر شخصی‌سازی موقعیت انسان-سوژه‌ای را به تصویر می‌کشند.

۳. هادی طیبه و ویدا دستمالچی در «بررسی انواع هنجارگریزی در دیدن بیژن الهی بر اساس آرای لیچ» (۱۳۹۹) غریبه‌سازی‌های نحوی، نوشتاری، معنایی، زمانی یا آرکائیسیم، آوایی و واژگانی و شگردها و تمهیدات به کار برده شده برای عدول از هنجار در مجموعه شعر دیدن بیژن الهی پرداخته‌اند.

۴. سارا هلاله و ساناز رجبیان در پژوهشی با عنوان «آشنایی زدایی در اشعار بیژن الهی» (۱۳۹۷) دو مجموعه‌ی شعر بیژن الهی، دیدن و جوانی‌ها را مورد توجه قرار داده‌اند و نمونه‌های بسیاری را از آشنایی‌زدایی‌ها در پژوهش خود ذکر کرده‌اند. هلاله به معما‌سازی، واژگانی، تغییر زاویه دید، ضرباهنگ، افشاسازی و نحو پرداخته است و برای هر کدام فقط یک یا دو نمونه ذکر کرده است.

۵. سارا هلاله و فرح نیازکار در پژوهشی دیگر با عنوان «نظریه ترجمه در آثار بیژن الهی» (۱۳۹۷) به آرای بیژن الهی درباره‌ی انواع ترجمه و تعبیرات خاص او در باب زبان ترجمه با ذکر نمونه‌هایی از ترجمه‌هایش پرداخته است.

بحث و بررسی

نخستین سروده‌ای که در آن الهی از آیات قرآن تأثیر پذیرفته است، منوط به شعر زیر است که الهی به برپاشدن قیامت و تجلی بهار اشاره دارد.

«صور می‌دمند و بهار دمیده...»

من به سیاهی‌ی پوستم کمی بد کردم که بوسه پذیرفتم



و به مویم که اسبها به زبان، به لیس، یکسو کرده‌ند
 به اتاقم که دری دارد
 - چه عالی‌ست اتاقی که دری دارد -
 دری که می‌توان گشود و شنید که صور می‌دمند
 و اکنون باد، ازان در، میاید و موی مرا به سوی دگر می‌خواباند
 متأسفم اسبها
 ازان نگاه، ازان زبان ساکتِ سرخِ مؤدب
 و این دری‌ست که باد به هم نمی‌زند، همیشه باز می‌کند.
 بهار دمیده، صور می‌دمند...
 اسبها که نشخوار می‌کنند
 می‌خواهند
 عطر علف را باز به یاد من آرند و عتاب کنند؟
 چیست جز عطر علف
 باد که از دور می‌رسد؟
 صور می‌دمند و بهار دمیده...
 دیگر، زنهار، بوسه‌یی نپذیر،
 چه خدای تو، بیرحمانه، بخشنده‌ست.
 خود را نه به عطر مجازات توانی کرد،
 نه در باد.

و، این‌گونه، سخت مجازات می‌شوی (الهی، ۱۳۹۳: ۱۱).

دو تعبیر می‌توان برای بهار و صور متصور شد. صور به برپایی قیامت اشاره دارد که ترکیبات خدای مهربان و روزی عظیم دال بر این تعبیر است. دوم اینکه بهار در معنای واقعی خود آمده باشد. در این صورت در صور دمیدن و نگریستن از اتاق به بیرون، منظور خبر آمدن بهار است. در واقع شاعر هر دو معنا را با توجه به رابطه‌ی میان واژه‌ها در نظر داشته است. در قرآن نفخ صور نشانه قیامت است. آیاتی که در قرآن به نفخ صور اشاره دارند عبارت‌اند از: سوره‌ی انعام آیه‌ی ۷۳، سوره‌ی کهف آیه‌ی ۹۹، سوره‌ی طه آیه‌ی ۱۰۲، سوره‌ی مؤمنون آیه‌ی ۱۰۱، سوره‌ی نمل آیه‌ی ۸۷، سوره‌ی یس آیه‌ی ۵۱، سوره‌ی زمر آیه‌ی ۶۸، سوره‌ی ق آیه‌ی ۲۰، سوره‌ی حاقه آیه‌ی ۱۳ و سوره‌ی نبا آیه‌ی ۱۸. آیه‌ای که بیشترین تناسب را با شعر الهی دارد، آیه‌ی «يَوْمَ يَنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا» (طه: ۱۰۲)؛ آن روزی که در صور دمیده می‌شود و گنهکاران را در آن روز، کبودچشم و نابینا محسور می‌کنیم. الهی نیز به تأثیر از قرآن به این مجازات اشاره کرده‌است. الهی این مجازات را تلطیف کرده‌است و آن را با عطر علف و باد



به تصویر کشیده است. این تصویر حسی است و بوییدن عطر و باد هر دو از امورات حسی به شمار می‌روند. از سویی دیگر هدف الهی از تلطیف کردن این مجازات تداعی کردن تصویر قبلی شعر یعنی، مهربانی خدا است، الهی واژه‌ی بیرحمانه را نیز آنقدر تلطیف کرده است که واژه را از معنای منفی خود خالی کرده است و آن را در معنایی دیگر یعنی، بسیار آورده است، به عبارتی الهی همزمان که دارد به آیات قرآن اشاره می‌کند از حیث ادبی نیز کار خود را ادبی تر و ساختارشکنانه می‌کند. در واقع کاری که الهی در مورد واژه‌ی بیرحمانه می‌کند نوعی شالوده‌شکنی است. «پیشنهادۀ آغازین نقد دریدا به متافیزیک غربی نقد دریدا به متافیزیک غربی این است که اندیشه‌ی فلسفی - علمی غربی همواره زندانی عناصری دو قطبی بوده است که خود آفریده و بعد پنداشته است که واقعیت دارد و اندیشه‌ی متافیزیکی هرگز نتوانسته است خود را از بند این زندان برهاند: بد در برابر نیک، نیستی در برابر هستی، غیاب در برابر حضور» (احمدی، ۱۴۰۰: ۳۸۴). از سویی دیگر هارتمن معتقد است که «هر متن مجموعه‌ای از معانی دگرگونی پذیر است. به این اعتبار هر متن استعاره‌ای از معنا است و نه بیش. پس زمانی که تأویل کننده پا را از این حد فراتر می‌گذارد و ادعای شناخت معنای اصلی متن را می‌کند شکست او آغاز می‌شود. شالوده شکنی مناسبی است میان اندیشه‌ی فلسفی و سخن ادبی» (همان: ۴۶۵). الهی به وسیلهٔ کاربرد یک واژه در معنایی غیر از خودش شالوده شکنی کرده است، همچنین بسیار مهربان و بخشنده بودن خدا مفهومی است که بارها در قرآن تکرار شده است. «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ» (زمر: ۵۳)؛ ای بندگان من که بر خود اسراف و ستم کرده‌اید! از رحمت خداوند نومید نشوید که خدا همه گناهان را می‌آمرزد، زیرا او بسیار آمرزنده و مهربان است. در سرودهٔ زیر الهی مسألهٔ احسان و ظلم انسان را به خویشتن به تأثیرپذیری از قرآن بیان می‌دارد:

«آن که به دیوار می‌خورد

که بیفتد، که پی برد

نمی‌بیند،

آن که دست دوستی، تنها،

می‌دهد به آن که از پای درش آورد:

دست به دیوار، همیشه دست به دیوار

پیش خواهد رفت؛

پرده‌یی هم شاید

پس کند بی‌که پرده بداند چیست،

و روشنی دهد به هر که، هر که پیش آید،



مگر به خویش» (الهی، ۱۳۹۳: ۱۹).

در این سروده الهی به احسان اشاره دارد و این اشاره در سطر آخر سروده برجسته‌تر و ادبی‌تر می‌شود از این جهت که خویش را هم به معنی خود و هم به معنی خویشاوند آورده است. در واقع می‌توان گفت کسانی هستند که خود و خویشاوندان خود را در اولویت احسان و نیکوکاری قرار نمی‌دهند. در قرآن اولویت نیکوکاری با رعایت ترتیب و تقدم مشخص شده است: «وَ إِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ وَ بِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَ ذِي الْقُرْبَىٰ وَ الْيَتَامَىٰ وَ الْمَسَاكِينِ وَ قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ ثُمَّ تَوَلَّيْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا مِّنْكُمْ وَ أَنْتُمْ مُّعْرِضُونَ» (بقره: ۸۳)؛ و [به یاد آورید] زمانی را که از بنی‌اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خداوند یگانه را پرستش نکنید؛ و به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید؛ و به مردم سخن نیک بگویید؛ و نماز را برپا دارید؛ و زکات پردازید. سپس [با این که پیمان بسته‌بودید] همه‌ی شما جز عده‌ی کمی سرپیچی کردید و [از وفای به پیمان خود] روی گردان شدید.

«می‌رود آهو

و می‌روی

که

نفخه‌ای: طولانی -

پس،

درین مشت علف

رب الفلق.

می‌روی ای آهو، آه

می‌رود آهوی هو...

و هوی آهوست - چنان

که منظره‌ی سرخ گوییا

بدان می‌اندیشد» (الهی، ۱۳۹۳: ۶۹)، الهی در این سروده در سطح کلمات از قرآن تأثیر پذیرفته است و اشارتی داشته است به آیه «قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ» (فلق: ۱)؛ بگو: به پروردگار سپیده دم پناه می‌برم.

الهی در شعر «از افق آغاز کرده» نیز در سطح کلمات از قرآن تأثیر پذیرفته است:

«آخر باد را یکی

(مادری انگار) بر سرم

می ایستاند: بامی

که وقفه می دهد شیرین



به قاصدک‌هایی همواره
از گمشدگانی دیگر
به گمشدگانی دیگر.
از افق آغاز کرده را بگو
به کجا می رود، به کجا...

ای مبدأ منظر چشم» (الهی، ۱۳۹۳: ۶۷)، اشاره الهی به سدره المنتها در آیات «وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ» (نجم: ۱۴-۱۳)؛ و بی تردید یک بار دیگر هم او را دیده است نزد سدره المنتهی آمده است.

«گردونه، بی سمنند،
میان خار و سپند...
ستون چپ، خم راست. -
نگاه! خرّمشاه.

نفسی بِنه دراز کشیم،
میان دو راه سیاه گور،
با تو، سپید راه دراز!
سپند مادر! ای...

آشوا» (الهی، ۱۳۹۳: ۷۵).

واژه‌ی آشو در لغت زند و پازند به معنی بهشتی باشد که مقابل دوزخی است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۶۸۰)، الهی وجود حق را در راه دراز نعمتی دانسته است که منجر به سعادت می شود. راه دراز و طولانی همان راه طولانی بهشت است و سپیدی این راه با وجود حضرت حق نشان دهنده سعادت و کامیابی است که الهی بدان اشارت کرده است.

«و شبان ایدر نمانی،

بامدادان لیک ،

نیم مرغ ونیم آدم ،

فرود آبی از خورشید -

زورق دوشین مینوی - ایدر

کت خوان زندگی باز گسترانده ایم

با خورابه و نوشابه ی نیک .

و ایدون باد



تا ابدالاباد .

.....

پس، من، آمون،

من، خداینام، از تیره‌ی شاهان،

درین گورابه

خواهم ماند.

از پشت خاره —

میشنوم :—

باژها را، میوزند بادها،

تا پر دهند با و کا را

تا خورشید مغربی.

و سیر سیرک خورشید چشم —

به لایلی —

بشنوید : —

پوستی، این کنار، می اندازد

شکیل و بی لطمه ، جایدارو طلایی،

و نا ندارم تا

تن به آرامگاه تازه کشم.

پس من و این طعامها و

عطریات

و از شکاف گورابه ، افق سوز است :

هاراکتس ... هارماکھیس ... هرختیریتی ...» (الهی، ۱۳۹۳ : ۸۸).

کلمه‌ی «آمین» در قرآن و در آیه‌ی «وَلَا آمِينَ الْبَيْتِ الْحَرَامِ» (مائده: ۲) آمده است، اما به معنای آن «آمین» نیست که در پایان دعاها مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه جمع «ام»، اسم فاعل از «أَمَّ يَوْمًا» باب «نصر» می‌باشد که عین الفعل آن در لام الفعل ادغام شده است و به معنای «قصد کنندگان» می‌باشد (ر.ک: ابن فارس، ۱۴۳۰: ۱۴۸-۱۴۷). در زمینه‌ی ارتباط واژه‌ی «آمین» با «آمون» خدای مصر باستان، دهخدا چنین نوشته است: آمون، نام خدای مصریان قدیم، و کلمه آمین عربی را (که امروز به معنای برآور، روا فرما، استجابت کن است) حدس می‌زنند که همین آمون باشد (ر.ک: دهخدا، ۱۳۷۷: ۲۱۵). از این جهت الهی آمون را مرده‌ای همیشگی خوانده است و مال و طعام دنیا او را



سود نمی‌دارد: «يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ» (شعراء: ۸۸)، چنانچه در ادامه الهی بدان اشارت کرده است: «و نا ندارم تا/ تن به آرامگاه تازه کشم/ پس من و این طعامها و/ عطریات ... / و از شکاف گورابه، افق سوز است» چنانچه این طعامها در آخرت سوزنده است و الهی از آن به «افق سوز» تعبیر کرده است: «إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ طَعَامٌ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلْيِ الْحَمِيمِ (دخان: ۴۵-۴۳)؛ آری درخت زقوم خوراک گناه پیشه است، چون مس گداخته در شکمها می‌گدازد، همانند جوشش آب جوشان.

در سروده زیر الهی به بی‌نیازی خدا اشاره کرده است:

«خاموش باش

باد بی‌نیازی‌ی خداست که می‌وزد،

سامان سخن گفتن نیست

از زمین دو ذرع هم نمانده که گور خود کنی،

جلال! مَنکِبِرِنی! مهدی!

که بر تو هیچ نیست

جز که برین باد روی

چنان که بر آبهای سند می‌رفتی،

که باد بی‌نیازی‌ی توست که می‌وزد،

ای که گل بادی و جادوی زبان: نقطه کوچکی

که باد را یاد می‌کند» (الهی، ۱۳۹۳: ۱۲۱)، اشاره الهی به صمدیت خدا در آیه نخست سوره اخلاص آمده است. الهی ابتدا واژه باد را به وسیله نسبت دادن آن به «بی‌نیازی خدا» نشان‌دار می‌کند و سپس در مصرعی دیگر می‌گوید: «که بر تو هیچ نیست/ جز که برین باد روی»، در این سطر باد از معنای خود خالی شده است و معنایی دیگر پذیرفته است، باد همان راهی است که خدا را بی‌نیاز از همه چیز می‌داند و معتقد است که انسان را هیچ راهی جز این نیست.

در سروده زیر الهی با کاربرد «با»ی قسم و عصر را قسم یادکردن، در سطح واژگانی از قرآن تأثیر پذیرفته است:

«این چشم‌های تو

که آسمان دارد،

به عصر که چشم‌های تو

خُسران دارد -

به عصر دیگری

که در میاید تر



از حفره‌یی ازلی

که آهویی بود» (الهی، ۱۳۹۳: ۱۳۰)، چنانچه خدا در آیه نخست سوره عصر نیز به زمان عصر سوگند خورده است: «وَ الْعَصْرِ إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ» (عصر: ۱-۲) که به کارگیری واژه خسران توسط الهی نیز به تأثیرپذیری الهی از سوره عصر اشاره دارد. این تأثیرپذیری منجر به زیبایی در شعر الهی شده است چرا که نوعی شباهت و تقابل را با قرآن برقرار می‌کند، الهی خسران را از چشم‌های معشوق می‌داند و در قرآن این خسران کلیت یافته و عموم انسان‌ها را در بر گرفته است. از حیث کاربرد واژگان اما شباهتی وجود دارد که این تناسب و تقابل به زیبایی متن افزوده است. الهی معتقد است که همه موجودات در حال یادکرد خدا هستند و این محتوا را در بند ذیل از اولین شعر «علف ایام» می‌توان مشاهده کرد:

«چاه

هرچند به آب نمی‌رسد،

خاک آن ته

همیشه برق آب می‌زند.

الکه! مورچه خوار می‌گوید» (الهی، ۱۳۹۳: ۱۵۵)، الهی خود در انتهای کتاب توضیح می‌دهد که «الکه به فتح اول و سوم و فتح و تشدید دوم و های ناملفوظ - از مصطلحات چاهکنان است در سمنان و آن که ته چاه است می‌گوید. یعنی که دلو را بالا بکش و خدا را یاد کن». این مسأله یعنی یاد و ذکر خدا توسط مورچه خوار صرفاً یک جان‌بخشی نیست، بلکه حقیقتاً با توجه به زمینه شعر که شاعر چندین سروده را پشت سر هم به نام حیوانات آورده است، مورچه خوار به انسان مانند نشده است، و این حاوی حقیقتی است که در آن همه موجودات به ذکر و عبادت خدا مشغول هستند: «تَسْبِحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا» (اسراء: ۴۴)؛ آسمان‌های هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست، او را تسبیح می‌گویند، و هیچ چیزی نیست مگر اینکه همراه با ستایش، تسبیح او می‌گوید، ولی شما تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمید، یقیناً او بردبار و بسیار آمرزنده است.

بیشترین اشارات به آیات قرآنی در شعر الهی مربوط به مجموعه شعر «دیدن» است و این در حالی است که «معشوق در «جوانی»‌های بیژن الهی زمینی و عشق از نوع عشق تنانه است. الهی در رابطه‌ی خود با معشوق و در مسأله‌ی عشق به تعادل معتقد است و از به تصویر کشیدن سوز و گدازهای افراطی عاشق و معشوق پرهیز می‌کند» (طیله و ایمانی برنج‌آباد، ۱۴۰۱: ۳۲)، با این حال در مجموعه شعر جوانی‌ها هم سروده‌ای طولانی به نام «هاروت» وجود دارد که در آن تأثیرپذیری الهی از مفاهیم آیات قرآنی دیده می‌شود.

«آغاز می‌کنم تا چندانم تو احاطه کنی

که منجم گلوله‌های پراکنده در تنت باشم



سرخ‌ی چپقی در انزوای مطلق، که تعادل اصل خطرناکی‌ست
میان وی و خورشید

گاو را

به غضب

از جا می‌کند

تا تمام زمین به مطلع قصیده‌ی ما حلق آویز شود.

بخار حمامها

که اصطلاحات ریشه‌دار گوشت‌نومیدی را در آرسنیک می‌شست،

اِبرمی خواست

من تفنگ را به مطلع قصیده

تکیه می‌دادم،

و زنی خورشید را میان دو کوهان یک شتر می‌دید.

در اپیزود نخست «م» در واژه «چندانم» مفعول واقع شده است. الهی احاطه‌گر بودن و مسلط بودن حضرت باری تعالی را در نظر داشته است، باین تعبیر گلوله‌ها با توجه به واژه منجم به ستارگان تعبیر می‌شوند و «تن» مراد آسمان است، چپق سرخ نیز استعاره از خورشید است. این استعاره که در دل خود نوعی تشبیه نیز دارد، بکر است، چنانچه تاکنون کسی اینگونه به خورشید، ستارگان و آسمان ننگریسته است. الهی قیاس هرچیزی را با خدا به زبانی ادبی «خطرناک» خوانده است. همین اوست که با غضب و خشمش می‌تواند «گاو را از جا بکند». این تأویل در مورد اپیزود نخست شعر به علت روابط میان واژگان است، یعنی ما در «زیرمتن» نیز تناسب داریم: آسمان، ستارگان، خورشید و... . اینکه گاو در این سروده اشاره به همان گاو سامری دارد، دور از ذهن نیست؛ چراکه شاعر در همین سروده برشی از سوره بقره را مورد توجه خود قرار داده است، به عبارتی الهی به صورت ضمنی اشارتی داشته است به آیه «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُزُؤًا قَالَ أَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (بقره: ۶۷)، از سویی دیگر گاو با توجه به واژگان سطر بعدی نظیر «زمین» و «حلق آویز» این ذهنیت را به وجود می‌آورد که همان گاوی است که در اساطیر معتقدند که «زمین بر پشت گاو است» (شمیسا، ۱۳۸۶: ۱۰۳۱) و چنانچه گاو برداشته شود زیر پای زمین خالی شده و به سطر نخست که شاعر بدان شعر را آغاز کرده است، حلق آویز می‌شود. حال روشن می‌شود که روایت در این اپیزود دایره‌ای است و شاعر دوباره در انتها، تفنگ را به «مطلع قصیده» تکیه می‌دهد به جایی که خدا را کامل و تمام، احاطه‌گر و مسلط به خودش می‌داند، یعنی شاعر به صورت ضمنی خواسته است بگوید: سروده من تکیه‌اش بر خداست.



۲

آن جا که پوست مرطوب تو

جهان را از هیأت و جغرافیا می‌شست،

من کلبه‌های شهوانی‌ی خونم را

بهمراه عشقی که چنگ را ابری می‌کرد

از قلبم پیاده می‌کردم.

کدام ستم

قلب مرا زیر یک کبوتر کرچ

شکسته بود تا نفس بکشد؟

فضا، دیوانه‌تر از آن بود تا کلمه‌یی باشد در نزد خدا،

انگشتانی را میان موهایم می‌آفرید که من بی‌سپاس‌گزاری گریه کنم

انگشتانی که ریتم شعرهای مرا آهسته می‌کرد.

اهمیت ندادن و بها ندادن به هوس‌های دنیوی و مجاز تازه‌ای که شاعر به صورت ضمنی در «کلبه‌های شهوانی خون» آورده است و تن را مجازاً کلبه خوانده است، هم دیگرنویسی شاعر هم نگرش وی به هستی را نشان می‌دهد. همچنان که در بند بعدی آگاهی و اراده خدا بر انجام امور نمایش داده می‌شود و ستم در واقع نماد جبروت و صفت جباریت خدا است. از سویی دیگر الهی در فعل شکستن صنعت استخدام نهفته است و شعر را در اثر رابطه میان کلمات لایه لایه کرده و بیش از یک رابطه میان کلمات ایجاد کرده است، زیبایی خاصی به شعر بخشیده که سروده را در این نوع جهان‌بینی «دیگر» و متفاوت کرده است. فعل شکستن در ارتباط با قلب معنی ناراحت کردن و ناامید کردن کسی را می‌دهد، اما فعل شکستن در ارتباط با کبوتر کرچ بر معنی اولیه خود دلالت می‌کند، بخش آخر اپیزود در این سروده اشاره به اعطای نعمت‌های خدا و سپاسگزاری انسان دارد: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقَرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ» (نمل: ۴۰)؛ کسی که دانشی از کتاب [لوح محفوظ] نزد او بود گفت: من آن را پیش از آنکه پلک دیده ات به هم بخورد، نزد تو می‌آورم. او آن را در همان لحظه آورد. پس هنگامی که سلیمان تخت را نزد خود پابرجا دید، گفت: این از فضل و احسان پروردگار من است، تا مرا بیازماید که آیا سپاس گزارم یا بنده ای ناسپاسم؟ و هر کس که سپاسگزاری کند، به سود خود سپاسگزاری می‌کند و هر کس ناسپاسی ورزد، از یانی به خدا نمی‌رساند؛ زیرا پروردگارم بی‌نیاز و کریم است. نکته‌ای که در این سطر الهی در باب سپاسگزاری آمده است این است که الهی در ظاهر امر می‌گوید: «بی‌سپاسگزاری گریه کنم» به عبارتی بزرگی و عظمت نعمت‌های خدا را در برابر سپاسگزاری خود قرار داده است و این مسأله را با زبانی ادبی بیان کرده است. باتوجه به اینکه بیشتر سروده‌های الهی نیازمند تأویل تصاویر و با دقت خواندن هستند، الهی «انگشتانش» یعنی این نعمت خدا را سبب «آهسته



خوانی» اشعارش دانسته است. اتفاقی که در این سطر می‌افتد این است که در واقعیت، ویژگی‌های خود شعر منجر به این می‌شود که خواننده با ریتمی کندتر شعر را مطالعه کند، یعنی مخاطب مجبور می‌شود با تفکر بیشتر درنگ کند و این خاصیت سروده است، اما الهی این خاصیت را دگرگون کرده و به آفرینش انگشتانش ارتباط می‌دهد، همزمان جدا از بحث جابجایی در محور جانشینی که در این زمینه رخ داده است، شگرد محتوایی الهی سبب «دیگر» شدن و متفاوت شدن دیدگاه وی نسبت پدیده‌های هستی شده است.

۳

بخار حمام‌ها

که حرکت وضعی قلب را در خواب و بیداری عشق می‌شست.

در معبر آواز ترکمن

باران می‌شد و می‌بارید

می‌بارید...

چندان که چوب مصرعها

انحنا بر می‌داشت:

رنگین کمان می‌گشت.

الهی در این بخش از سروده‌اش بخار حمام را به‌شکلی مضمور و پنهان به این جهان تشبیه کرده است و بخار آن را سبب بارش باران دانسته است، این تعبیر در اثر ارتباط واژگانی و اجزاء سروده به دست می‌آید. ارتباط بین واژگان بخار، باران و باریدن در نهایت استحاله بخار حمام به باران را به‌دست می‌دهد. در ادامه سروده شاعر مصرع‌ها را به چوبی تشبیه کرده است که پس از بارش باران انحنا پیدا می‌کند و به رنگین کمان استحاله می‌شود، اما آنچه در این بخش مورد توجه نگارنده است، این است که عشق عامل تمامی این کنش و واکنش‌ها در روایت سروده است. «شستن» در این بخش از سروده معنای پاک کردن می‌دهد، به‌عبارتی منجر به پاک کردن قلب از غل و غش می‌شود. شیوه نگارش مفهوم بارش باران نیز جای توجه دارد و شاعر سعی کرده است با هنجارگریزی نوشتاری، معنا را در شکل شعر نیز به نمایش بگذارد.

بر کف خیس قصیده

که جنون خسته‌تر از زیبایی را در گل‌های سرشار از داودی منظم می‌کند،

عشق را با زخمی‌ترین فعلی که از وزن شعر کاسته

در زیر این رنگین کمان‌ها

کامل کن:



که شاید این سر انسانی

سر بریده ی یک دلدل باشد!

شاعر در این بخش از سروده خود شعر را به صورت ضمنی موجودی زنده و پویا تصویر کرده است و آن را دلدل و عدم کامل بودن سروده را نیز نشان‌دهنده بی‌سر بودن دلدل خوانده است، اهمیت این نکته در تفکر عرفانی الهی به آنجا بر می‌گردد که همه موجودات را دارای جان می‌داند و وجود خدا را در همه موجودات جاری و ساری دانسته است.

۴

کبوتران که زیر این ابرو - رعشه‌ی رها شده تا مرگ - مراعات می‌شدند،
در آخرین دانگ آواز، تخم گذاشته‌اند.

پنج خاتون تباه - پنج عشر ضعف که چتر پختگی را در نان می‌بندند -
در شیر خود بسوی خدا نقب می‌زنند

پس که قلب تو را میچرخاند تا خطوط دست مرا بریسد؟

صلح با تپش هزاران سرگذشت هاروت از برق میزها تنوره می‌کشد

اما، انعکاسش را برجای می‌نهد.

صلح، که دیگر فضای دستی‌ست با کسوف یک تخم کبوتر، می‌داند

احتضار، در بین جناغ طلائی بوسه، بال خواهد خورد،

چاکه چشمان تلخ عزیزت

جاذبه را از زمین

می‌گیرد.

نوازندگان، پنجره‌های پر از باران را بکنار می‌نهند و آواز را

آنها می‌گذارند.

پس که قلب تو را می‌چرخاند تا خطوط دست مرا بریسد!

در این اپیزود دو اشاره قرآنی دیده می‌شود. نخست در رابطه با «پنج خاتون» که دنبال راهی به سوی خدا می‌گردند و بازگشت به سوی خدا و شیردادن آنان نیز مورد توجه الهی بوده است که در آیه ۱۵ سوره احقاف هر دو مورد ذکر شده‌اند: «وَصَيَّنَا الْإِنْسَانَ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلَهُ وَفِصَالَهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (احقاف: ۱۵)؛ و انسان را درباره پدر و مادرش به نیکی



سفارش کردیم. مادرش او را با تحمل رنج و زحمت باردار شد و با رنج و زحمت او را زایید. و دوران بارداری و بازگرفتنش از شیر سی ماه است، تا زمانی که به رشد و نیرومندی خود و به چهل سالگی برسد، گوید: پروردگارا! به من الهام کن تا نعمت را که بر من و پدر و مادرم عطا کرده‌ای سپاسگزارم، و کار شایسته‌ای که آن را می‌پسندی انجام دهم و ذریه و نسل مرا برای من صالح و شایسته گردان که من به سوی تو بازگشتم و به یقین از تسلیم شدگان [به فرمان‌ها و احکام] توام.

دومین اشاره الهی به آیات قرآن در این اپیزود در جایی است که صحبت از هاروت شده است و اینکه هاروت و ماروت برای برپایی صلح و آموزش نوشتن دعا بر روی زمین آمده بودند این دو فرشته آمده بودند تا به مردم **جادو** بیاموزند و به آن‌ها کمک کنند تا جادوی جادوگران را باطل کنند. اما پیش از آموزش جادو به هر کس به او هشدار می‌دادند که ما وسیله آزمایش شما هستیم مبادا از جادو در مسیر نادرست بهره برید: «وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَائِكِينَ بَبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلْقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (بقره: ۱۰۲)؛ و (یهودیان) از آنچه شیاطین در زمان پادشاهی سلیمان (از علم سحر بر مردم می‌خواندند) پیروی کردند. و (سلیمان دست به سحر نیالود تا کافر شود، بنابراین) سلیمان کافر نشد، ولی شیاطین که به مردم سحر می‌آموختند، کافر شدند و (نیز یهودیان) از آنچه بر دو فرشته هاروت و ماروت در شهر بابل نازل شد (پیروی کردند)، و حال آنکه آن دو فرشته به هیچ کس نمی‌آموختند مگر آنکه می‌گفتند: ما فقط مایه آزمایشیم (و علم سحر را برای مبارزه با ساحران و باطل کردن سحرشان به تو تعلیم می‌دهیم)، پس (با به کار گرفتن آن در مواردی که ممنوع و حرام است) کافر مشو. اما آنان از آن دو فرشته مطالبی (از سحر) می‌آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌انداختند؛ در حالی که آنان به وسیله آن سحر جز به اذن خدا قدرت آسیب رساندن به کسی را نداشتند؛ و همواره چیزی را می‌آموختند که به آنان آسیب می‌رسانید و سودی نمی‌بخشید؛ و یقیناً (یهود) می‌دانستند که هر کس خریدار سحر باشد، در آخرت هیچ بهره‌ای ندارد و همانا بدچیزی است آنچه خود را به آن فروختند اگر معرفت می‌داشتند.



الهی در این سروده خدا (معشوق حقیقی) را نور خوانده است این خطاب در قرآن بارها تکرار شده است. آیه ۳۵ سوره نور یکی از این آیات است که در آن خدا نور آسمان‌ها و زمین خوانده شده است: «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (نور: ۳۵). این سر که متلاشی شده است سر خود شاعر است. سر در اینسطر به علاقه طرف و مضروف، اندیشه شاعر است. این تعبیر باتوجه به واژه شعور در ترکیب «شعور کروی» صورت می‌گیرد. شاعر می‌خواهد بگوید که اگر سر و اندیشه‌ای ندارم، نور و هدایتگر بودن خدا در قلب من منجر به روشنایی و فهم می‌شود. شاعر بین واژه سر و کروی شباهتی و ارتباطی برقرار کرده است، این ارتباط و شباهت در ظاهر مصداق‌ها است که ما به سوی این اندیشه سوق می‌دهد که الهی قلبی را که عشق حقیقی در آن نهفته است، هدایتگر دانسته است.

۶

گردن من در برج باروت می‌تپید
چگونه می‌توانستم تو را فاش کنم که حتی برهنگیت را از تن در آورده بودی؟
با جوهر زنبق، تهنیت‌ها چنان همدیگر را تنگ می‌کردند

که اسبی سفید

کاملاً سفید

از ته موی رگهایش شیهه می‌کشید.

عصاره‌ی زنبق، عشق را چه اندازه سریع می‌کرد که رطوبت قوس و قزح در
پشت لاله‌ی گوش می‌ماند؟

خروسان، با آواز،

بندر خیسی را

از کنار بازوی زنی که در او

خرمنی زنبق

از خواب در شیر

منعکس می‌شد

آفتاب می‌کردند.

و من آنقدر مایوس بودم که سپیده تصعید نگفته‌های من بود.

در یک صبح بی‌خروس

بروی پنجه‌ی پا



بلند می‌شدم و فصل می‌گذشت،

با زحمت

شبی از شانه‌ی کوهستانیت

برای دیدن نومیدیم

سرک میکشیدم و دو عشر مهتاب

ا در رگهای من بالا می‌رفت

گردن من در برج باروت می‌تپید،

اما براق‌ترین فلسم بروی نومیدی می‌افتاد!

برج باروت (power tower) یکی از دروازه‌های قدیمی شهر پراگ جمهوری چک است که قدمتی پانصد ساله دارد. این مکان در قرن هفدهم به دلیل آنکه محلی برای ذخیره باروت بود به برج باروت شهرت یافت، گل زنبق نیز از زمان‌های ماقبل اشرافیت در کشور یونان شناسایی شده است. الهه کشور یونان از این گل به عنوان یک نماد ارتباطی میان آسمان و زمین یاد کرده است. در اساطیر یونان، این گل نمادی از رنگین کمان بود. نام رومی این گل، لیلیوم و نام یونانی‌اش، لیریون است. در افسانه‌ها گفته شده که زنبق، از اشک‌های حوا زمانی که متوجه بارداری خود شد و از بهشت بیرون رانده شد به وجود آمده است. پادشاهان یونانی، تاج خودشان را با اشکالی از گل زنبق زینت می‌بخشیدند و شاخه‌های بریده شده آن را به همدیگر هدیه می‌دادند، اما آنچه در مورد این بند اشاره الهی را به آیه قرآن نشان می‌دهد، دوسطر نخست بند است: «گردن من در برج باروت می‌تپید/ چگونه می‌توانستم تو را فاش کنم که حتی برهنگیت را از تن در آورده بودی؟». الهی میان «گردن» و «فاش کردن» رابطه‌ای برقرار کرده است که مفهوم آن به دو آیه قرآن اشارت دارد، نخست آنکه الهی به آیه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق: ۱۶)»؛ همانا انسان را آفریدیم و همواره آنچه را که باطنش [نسبت به معاد و دیگر حقایق] به او وسوسه می‌کند، می‌دانیم، و ما به او از رگ گردن نزدیک‌تریم. در واقع برج باروت همان وسوسه‌ها هستند که می‌تواند انسان را از میان بردارد، به عبارتی برج باروت استعاره مصرحه از وسوسه است، از سویی دیگر در سطر دوم الهی به عدم توانایی انسان در شناخت خدا اشاره دارد: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (بقره: ۲۵۶)»؛ خدای یکتا که جز او هیچ معبودی نیست، زنده و قائم به ذات او مدبّر و برپا دارنده و نگه دارنده همه مخلوقات است، هیچگاه خواب سبک و سنگین او را فرا نمی‌گیرد، آنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است در سیطره مالکیت و فرمانروایی اوست. کیست آنکه جز به اذن او در پیشگاهش شفاعت کند؟ آنچه را پیش روی مردم است [که نزد ایشان حاضر و مشهود است] و آنچه را پشت سر آنان است [که نسبت به آنان دور و پنهان است] می‌داند. و آنان به چیزی از دانش



او احاطه ندارند مگر به آنچه او بخواهد. تخت [حکومت، قدرت و سلطنت]ش آسمان‌ها و زمین را فرا گرفته و نگهداری آنان بر او گران و مشقت آور نیست؛ و او بلند مرتبه و بزرگ است.

۷

اینک شیر و خون از بیستون روانه‌ست!

ابن مقفع با عطر نان گرم از تنور کلمات بیرون می‌آید!

پس که

یک شب پس از باران چتر را می‌بندد و تنها می‌شود؟

**

الف - لام - میم، سلام بر تبرهایی که

حروف آزادی را

جداجدا کرده اند!

پشت بوریای هجامت نفس از پرتبل‌ترین لحظه‌ی پس از رگباری

در میان صبح و گل شیپوری - که ناقوس سپید عشق بود،

خاکستری مشرف به دردی که سایه‌های طلائی را بر پله‌های تیمارستان چون

اچون شیپه‌یی می‌لرزاند

از بال هاروت به سقفی تبعید شد که خستگی را طعمه‌ی ما می‌کرد.

ما بر مهتاب - ذوزنقه‌یی که از تجرید بومی‌ی ذهن نقاش

بر بوم می‌گریخت -

سیم می‌بستیم و چندان می‌نواختیم که ابن مقفع با عطر نان گرم،

از تنور بیرون آید.

اما برق اسلحه با نور چشمانت در کشو، تحلیل رفته بود!

و شیرهای پول خرد در هیپودرم ...

**

ابن اسفندیار در تاریخ طبرستان در مورد کشته شدن ابن مقفع اینگونه آورده است: «و می‌گویند آخر کار او خلیفه را معلوم کردند که او روزی به آتشکدهٔ مجوس برمی‌گذشت، روی بدو کرد و این بیت گفت: یا بَيْتَ عَاتِكَةَ الَّذِي اَتَعَزَّلُ حَذَرَ الْعِدَى وَ بِهِ الْفُوَادُ مُوَكَّلٌ؛ گفت هنوز اسلام او درست نیست به تنور نهادند و بسوختند (ابن اسفندیار، ۱۳۸۶: ۲۶)، الهی تنوری را که خلیفهٔ بغداد برای سوزاندن ابن مقفع روشن کرد، برداشته است و به جای آن تنور کلمات گذاشته است، یعنی در محور جانشینی دست به گزینش زده و ماجرا را دگرگون کرده است. در این میان ترکیب



«تنور کلمات» نیز اضافه تشبیهی است و الهی در کنار دست بردن در محور جانیشینی و در دل آن تشبیهی دیگر آورده است و به این ترتیب با اشاره به یک موضوع تاریخی (به کارگیری صنعت تلمیح) و به کارگیری نماد شعر خود را لایه لایه کرده است. چتر در سطر بعد نشان از حمایت و پشتیبانی حضرت حق تعالی است، الهی می‌خواهد بگوید چه کسی این حمایت را نادیده می‌گیرد و تنها می‌شود؟ به عبارتی هر کس که چتر و پناهگاه خدا را نداشته باشد، محکوم به تنهایی است. در میان آیات قرآن ۲۹ بار استعاده به خدا آمده است، اما آنچه در پیوند طولی چهار سطر آمده است، مربوط به قیاسی است که الهی میان شخصیت فرهاد در داستان خسرو و شیرین، و ابن مقفع انجام می‌دهد. نخستین روانه کردن شیر برای شیرین در داستان خسرو و شیرین آمده است: «به یک ماه از میان سنگ خارا/ چو دریا کرد جویی آشکارا» (نظامی، ۱۳۷۸: ۲۲۰)، موضوع بعد خودکشی فرهاد و جاری شدن خون است، الهی می‌گوید اکنون اگر ببینی و بنگری در بیستون خون و شیر باهم روانه است. دوم اینکه کشته شدن ابن مقفع به خاطر اندیشه‌اش اگرچه در ظاهر کشته و سوزانده می‌شود، ولی او را عطر نان گرمی است که از همان تنور کلمات بیرون آمده است. باتوجه به ترکیب «تنور کلمات»، «عطر نان گرم» همان آثار و نوشته‌های ابن مقفع است. حال بیژن الهی در مقایسه شخصیت فرهاد و ابن مقفع می‌گوید: «پس که/ یک شب پس از باران چتر را می‌بندد و تنها می‌شود؟» الهی می‌گوید کدام یک از این دو شخصیت حمایت و پناهگاه حضرت حق تعالی را از دست داده و تنها شده است؟ پرسش الهی نشان دهنده عدم قضاوت صریح در این مسأله است و چنانکه می‌بینیم ارتباط و انسجام طولی چهار سطر نخست اپیزود هفتم و اشارات الهی در گرو تأویل نماد چتر است و ارتباط میان کلمات است، به عبارتی ما جزئی را در مقابل جزئی دیگر که خود بخشی از یک کل هستند، در محور همنشینی نشانده‌ایم و فرایند شکل‌گیری معنا بدین صورت شکل می‌گیرد. همانطور که پیش از این اشاره شد، در قرآن ۲۹ بار استعاده به خدا آمده است: سوره‌های فاتحه آیه ۱۸، بقره آیه ۶۷، آل عمران آیات ۳۶ و ۳۷، اعراف آیات ۲۰۰ و ۲۰۱، توبه آیه ۱۱۸، هود آیه ۴۷، نحل آیات ۵۳ و ۹۸، یوسف آیات ۲۳ و ۷۹، کهف آیه ۲۷، مریم آیات ۱۷ و ۱۸، غافر آیات ۲۷ و ۵۶، فصلت آیات ۳۶، دخان آیات ۱۷، ۱۸ و ۱۹، جن آیه ۲۲، فلق آیات ۱، ۳ و ۴، ناس آیات ۱، ۴، ۵ و ۶. در این میان آیه ۷۹ سوره یوسف بیشترین نزدیکی را با سخن الهی دارد: «قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَطَّالِمُونَ» (یوسف: ۷۹)؛ گفت: پناه بر خدا از اینکه بازداشت کنیم مگر کسی را که متاع خود را نزد وی یافته‌ایم که در این صورت ستمکار خواهیم بود. از آنجا که خودکشی نوعی ظلم به خود و از مصادیق ظام به نفس محسوب می‌شود، می‌توانیم بگوییم فرهاد نسبت به نفس خود گناهکار است، به عبارتی دو کلیدواژه در این تأویل نقشی اساسی ایفا می‌کنند: «پناه بر خدا» و «ستم‌کار بودن».

در ادامه شاعر با تضمین و اشاره مستقیم به آیه نخست سوره بقره سخن خود را با تفتیح و سکوتی بیشتر (منظور کاربرد علامت ستاره میان سطور است) آغاز می‌کند، شاعر آزادی را در حروف مقطعه و راز آن دانسته و تبر را نماد



جباریت و قدرت حق تعالی گرفته است، به عبارتی شاعر به صفات خدا (در اینجا جباریت و قدرت حق تعالی) سلام می‌دهد.

نتیجه‌گیری

الهی در سرودن اشعار خود به دوشیوه مستقیم و غیرمستقیم از قرآن تأثیر پذیرفته است. در شیوه مستقیم واژگان را همانگونه که در قرآن آمده‌اند به کار می‌گیرد و گاه فقط واژگانش را حفظ می‌کند که در این صورت تأثیر فقط در سطح لغوی است، از سویی دیگر در شیوه غیرمستقیم ما نیازمند تأویل، کشف معنای تصاویر و پی بردن به روابط میان اجزاء کلام است تا اشارات الهی به آیات قرآن و تأثیرپذیری وی عیان‌تر شود. الهی در مجموعه شعر دیدن بیشتر از مجموعه شعر جوانی‌ها از قرآن تأثیر پذیرفته است و معشوق در جوانی‌ها غالباً مجازی است، جز در شعر بلندی به نام «هاروت» که تلمیحات قرآنی غیرمستقیم بیشتری دارد، اما در مجموعه شعر دیدن معشوق حقیقی است. الهی گاه به وسیله تأثیرپذیری از آیات قرآن نوع نگرش و جهان‌بینی متفاوتی را به کار می‌گیرد و دست به شالوده‌شکنی می‌زند. الهی بیشترین تأثیر را در میان سوره‌های قرآن از سوره بقره گرفته است که تعداد اشارات در آن به ۸ مورد می‌رسد که یک مورد آن مستقیماً به آیه نخست این سوره اشارت کرده است. در مجموع الهی ۱۹ بار به آیات قرآن در دو مجموعه شعر خود اشاره کرده است که ۹ مورد مربوط به شعر هاروت از مجموعه جوانی‌ها است و ۱۰ مورد در مجموعه دیدن در اشعار مختلف به آیات قرآن اشاره کرده است، الهی در مجموعه دیدن در سروده‌های بیشتری به قرآن اشاره کرده است، اما در جوانی‌ها فقط در یک سروده مکرر از آیات قرآن وام گرفته است.





منابع

قرآن.

- ابن اسفندیار، بهاء‌الدین محمد (۱۳۲۰)، تاریخ طبرستان، ۲ ج، تهران: کلاله خاور.
- ابن فارس، احمد (۱۴۳۰)، معجم مقاییس اللغة، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- احمدی، بابک (۱۴۰۰)، ساختار و تأویل متن، چاپ بیست و دوم، تهران: مرکز الهی، بیژن (۱۳۹۳)، دیدن، چاپ دوم، تهران: بیدگل.
- الهی، بیژن (۱۳۹۷)، جوانی‌ها، چاپ سوم، تهران: بیدگل.
- باباچاهی، علی (۱۴۰۲)، «برخی با شعرهای رؤیایی میانه خوبی نداشتند»، <https://www.isna.ir/news>.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷)، لغت‌نامه دهخدا، چاپ دوم، تهران: مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- شایگان، داریوش (۱۳۵۷)، ادیان و مکتب‌های فلسفی هند، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.
- طیطه، هادی، و ایمانی برنج آباد، مهسا. (۱۴۰۱)، «توصیف و تصویر سیمای معشوق در «جوانی‌ها»ی بیژن الهی». مطالعات زبان و ادبیات غنایی، ۱۲ (۴۳)، ۲۲-۳۳.
- نظامی، الیاس بن یوسف (۱۳۷۸)، خسرو و شیرین، به کوشش سعید حمیدیان، چاپ سوم، تهران: نشر قطره.



The influence of the Quran on the poems of Bijan Elahi

Hadi tite¹, Abdul Naser Nazariani²

Abstract:

Bijan Elahi is one of the "other poetry" poets who in the 40's turned to a type of white poetry in which mystical concepts and influence from the verses of the Qur'an are abundantly seen. If mystical symbols, metaphors and images in general are not interpreted in his poems, a huge and important part of the content in divine poems will be neglected. Of course, sometimes the Divine Vision refers to the verses of the Qur'an directly and only through the lexical level of words, and sometimes the divine references to the verses of the Qur'an depend on the interpretation of the images and the relationship between the components in the axis of coexistence and succession. In this book, the authors intend to analyze all the influences and also the divine attitude towards the verses of the Qur'an in the order of his poems in the two collections of poems "Youths" and "Seeing" in a descriptive-analytical way, as well as the process of the formation of meaning to The means of using Quran by Bijan Elahi is also of interest to the authors in this research. From the results of this research, it can be pointed out that in the poetry collection "Seeing" the lover is often real, and in the poetry collection "Youths" the lover is virtual and the type of love is often carnal.

Keywords :Bijan Elahi, influence, Quran, Beloved.

¹ . PhD student in Urmia University, Urmia, Iran. (corresponding author) // tite.hadi@gmail.com

² . Assistant Professor of Persian Language and Literature, Urmia University, Urmia, Iran.// a.nazariani@urmia.ac.ir